

فاشیسم

آنچه "گرامشی" گفت امروز تکرار می شود؟

ن.کیانی

آگاهی از پژوهش های نوین روی بررسی های گرامشی برای شناخت "فاشیسم" و "نازیسم"، به ما امکان میدهد، رویدادهای امروز ایران را با نگاهی عمیق تر بنگریم، به ریشه ها و پیوندهای طبقاتی و شعارها و سمت گیری های حاکمیت و تحولاتی که از دل آن می تواند بیرون بیاید دقیق تر ببینیم.

گرامشی و مسئله فاشیسم در ایتالیا

"گرامشی و مسئله فاشیسم" در ایتالیا پژوهشی است از "ماریو آنتوانت ماچیوچی" از رهبران وقت حزب کمونیست ایتالیا. این پژوهش در سال ۱۹۷۴ در پاریس و در سمیناری که به منظور تجزیه و تحلیل فاشیسم تشکیل شده بود ارائه شده است. برای آنکه بتوان برخی مفاهیم و مسایل تاریخی این پژوهش را دریافت بی مناسبت نیست مختصرا به زندگی "آنتونیو گرامشی" و زمینه‌ی رشد فاشیسم در ایتالیا اشاره کرد.

آنتونیو گرامشی سیاستمدار، نظریه پرداز و مبارز ایتالیایی و بنیانگذار حزب کمونیست ایتالیا است. گرامشی در ۲۳ ژانویه ۱۸۹۱ در منطقه سارد ایتالیا دنیا آمد. در ۱۹۱۱ در شهر تورین ایتالیا تحصیلات دانشگاهی خود را آغاز کرد. در این زمان شهر تورین به یکی از مراکز بزرگ صنعتی ایتالیا تبدیل شده بود و بویره کارخانه‌ی اتومبیل سازی فیات و لانچیا در آن هزاران کارگر را از مناطق مختلف ایتالیا جذب و استخدام کرده بودند. این شمال در نقطه مقابل جنوب ایتالیا بود که منطقه ای کشاورزی و عقب مانده محسوب می‌شد و همواره از آن در تاریخ ایتالیا بعنوان "مسئله جنوب" یاد می‌شود. مسئله جنوب یکی از موضوعات همیشگی مورد توجه گرامشی بود. گرامشی در سال ۱۹۱۳ به سازمان جوانان حزب سوسیالیست و سپس به خود حزب پیوست. پس از چندی بکار روزنامه نگاری حزبی پرداخت و در روزنامه "آوانتی" ارگان حزب سوسیالیست ایتالیا مقاله می‌نوشت.

با شروع جنگ جهانی اول، حزب سوسیالیست ایتالیا شعار "نه پشتیبانی، نه کارشکنی" را در پیش گرفت. بدین معنا که نه از جنگ حمایت می‌کند و نه بر سر راه آن کارشکنی می‌کند. در درون حزب اما جریان بنام "مداخله طلب" (انتروانسیونیست) بوجود آمد که "بنیتو موسولینی" در راس آن قرار داشت. موسولینی تا سال ۱۹۱۴ مدیر مسئول "آوانتی" ارگان حزب و از مخالفین سرسخت جنگ بود. اما با شروع جنگ بتدریج موضع خود را تغییر داد و هرچه بیشتر بسود ورود ایتالیا به جنگ موضع گرفت، موضعگیری که به اخراج او از حزب سوسیالیست انجامید.

در همین دوران بود که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه بوقوع پیوست و در ایتالیا نیز مانند سراسر اروپا و جهان اثری ژرف برجای گذاشت. حزب سوسیالیست به دو جریان موسوم به "ماکسیمالیست" (حداکثر طلب) و رفرمیست تقسیم شده بود. در کنگره بولوین در ۱۹۱۹ ماکسیمالیست‌ها اکثریت یافتند و حزب سوسیالیست به انترناسیونال سوم پیوست که لنین پایه گذاشته بود. با اینحال ماکسیمالیست‌ها بنوعی شکل "چپ" همان رفرمیسم بودند. زیرا تصور می‌کردند که سرمایه‌داری به سوی فاجعه می‌رود و انقلاب جهانی بزودی درخواهد گرفت.

بنابراین وظیفه حزب این است که هیچ اقدامی نکند که مانع این فاجعه و سر رسیدن انقلاب شود. بدینسان انفعال و انتظار سیاست حاکم بر حزب سوسیالیست شد.

در ۱۹۱۹ جنبش "شوراها" در تورین آغاز شد که گرامشی در آن نقشی فعال داشت. این جنبش به شکل "شوراهای کارخانه" در تورین ابعادی گسترده یافت. روزنامه و هفته نامه "نظم نوین" که گرامشی پایه گذاری کرده بود عملاً رهبری این جنبش را در دست داشت. اما جنبش شوراهای کارخانه بدلائل مختلف از جمله مقاومت سرمایه‌داران، حمایت دولت از آنان، و بالاخره بدلیل مقاومت و مخالفت‌های درونی حزب سوسیالیست و سندیکاهاى فرمیست به نتیجه نرسید. سرانجام شکاف در حزب سوسیالیست بالا گرفت و در ژانویه ۱۹۲۱ حزب کمونیست ایتالیا تشکیل شد و گرامشی بعنوان دبیرکل آن انتخاب گردید.

در همین دوران جنبش فاشیستی که موسولینی در سال ۱۹۱۹ پایه گذاشته بود گسترش پیدا می‌کرد. دستجات فاشیستی که لباس سیاه می‌پوشیدند و به همین دلیل به "پیراهن سیاه" معروف شده بودند بتدریج با حمله به تجمعات کارگری و اعتصاب و غیره نظر مساعد سرمایه‌داران ایتالیایی را به خود جلب کردند. رشد جنبش فاشیستی سرانجام به اولتیماتوم موسولینی برای کسب قدرت و تظاهرات فاشیست‌ها در رم انجامید که به "راه پیمایی بر رم" معروف است. این راه پیمایی هر چند يك کودتای رسمی نبود اما موجب شد که قدرت در فردای روز راه پیمایی به موسولینی واگذار شود. از زمان انتقال قدرت به موسولینی تا برقراری دیکتاتوری فاشیستی او هنوز چند سالی فاصله بود، چند سالی که در ترور و تنش و خرابکاری و از جمله قتل "جیاکومو ماته‌ئوتی" نماینده سوسیالیست پارلمان ایتالیا گذشت. گرامشی نیز بنوبه خود در سال ۱۹۲۴ بعنوان نماینده پارلمان برگزیده شد و رونامه "یونیتا" را بنیاد گذاشت که به ارگان تاریخی حزب کمونیست ایتالیا تبدیل شد. در ۸ نوامبر ۱۹۲۶ و همزمان با تبدیل شدن رژیم موسولینی به رژیم دیکتاتوری آشکار فاشیستی، آنتونیو گرامشی، نماینده پارلمان نیز بازداشت شد و به زندان افتاد، زندانی که دیگر از آن زنده بیرون نیامد. گرامشی در زندان همچنان به نوشتن ادامه داد. نوشته‌های او که در شرایط بسیار دشوار صورت می‌گرفت توسط خواهر همسرش که يك روس بود حفظ و نگهداری شد و به اتحاد شوروی منتقل گردید. این نوشته‌ها بعداً به ایتالیا انتقال یافت و تحت عنوان "دفترهای زندان" منتشر شد که دارای اهمیت زیاد تحلیلی و نظری است.

گرامشی، چنانکه خواهیم دید، فاشیسم را در پیوند با خرده بورژوازی می‌بیند و این را می‌توان تمایز **فاشیسم ایتالیا** از **نازیسم** آلمان دانست. هرچند هیتلر نیز به لحاظ خاستگاه طبقاتی ریشه در خرده بورژوازی داشت با اینحال نازیسم از همان ابتدا سیاستی در چارچوب منافع سرمایه بزرگ آلمان در پیش گرفت. در ایتالیا بدلائل شرایط تاریخی و ترکیب اجتماعی آن فاشیسم پیوند نیرومندتری با خرده بورژوازی داشت.

مقدمه ای که خواندید با هدف ورود به پژوهش خانم "ماریو آنتوانت ماچیوچی" که در ابتدا به آن اشاره کردم نوشته شد. و اینک ترجمه و تدوین پژوهش را می‌خوانید. این پژوهش به ما امکان میدهد، رویدادهای امروز ایران را با نگاهی عمیق تر بنگریم، به ریشه‌ها و پیوندهای طبقاتی و شعارها و سمت گیری‌های حاکمیت و تحولاتی که از دل آن می‌تواند بیرون بیاید دقیق تر بیاندیشیم.

"يك سال پس از شکست ارتش کارگری، يك سال پس از راه پیمایی فاشیست‌ها بر رم، گرامشی در نامه ای به یکی از هم‌زمان خود این پرسش را مطرح کرد که "چرا ما شکست خوردیم؟" اهمیت این نامه که تا سال ۱۹۷۳ کسی از آن خبر نداشت در انتقاد از خود بیرحمانه‌ای است که گرامشی بدان دست می‌زند. او نخستین کسی بود که فاشیسم را تنها بعنوان واکنش مسلحانه سرمایه داری تحلیل نمی‌کرد - آنچنان که انترناسیونال کمونیست به

آن اعتقاد داشت- بلکه فاشیسم را همچنین بعنوان جنگ در عرصه روبنای اجتماعی می‌دید که هدف آن دستکاری ناخودآگاه توده‌ها و بویژه خرده بورژوازی است. ویژگی تحلیل گرامشی در تاکید است که او بر نقش خرده بورژوازی و کادرفه‌هایش در پیدایش و گسترش فاشیسم دارد. او همچنین در فاشیسم سرطانی را می‌دید که می‌کوشد به خارج از مرزهای ایتالیا نیز ریشه بواند. در آن زمان گرامشی تنها کسی بود که با شجاعت مسئولیت جنبش کارگری را که در برابر کودتا ناتوان مانده بود تحلیل کرد. این جنبش زندانی اقتصاد گرایی (اکنونیسم) و کودکی انقلابی شده بود. بنابراین و با توجه به گزندگی انتقاد از خود گرامشی تعجب آور نیست که این نامه ۶۰ سال ناشناخته مانده بود. گرامشی می‌نویسد:

"چرا طبقه کارگر شکست خورد؟ چرا متحد نبود؟ چرا فاشیسم موفق شد حزب سوسیالیست را که حزب سنتی توده زحمتکش بود نه فقط از نظر فیزیکی و سازمانی بلکه از نظر ایدئولوژیکی شکست دهد؟ چرا حزب کمونیست در سال‌های ۲۲-۲۱ نتوانست سریعاً توسعه پیدا کند و نتوانست اکثریت پرولتاریا و توده دهقان را در گرد خود جمع کند؟ چرا احزاب پرولتاری ایتالیا همواره از نظر انقلابی ضعیف بوده‌اند؟ چرا آنها هرگاه که باید از حرف به عمل گذر می‌کردند پایشان در گل و می‌ماند؟ چرا؟ زیرا آنان زمینی را که باید بر روی آن عمل می‌کردند و بر روی آن مبارزه می‌کردند نمی‌شناختند. به این فکر کنید!

"با آنکه ۳۰ سال از پیدایش حزب سوسیالیست می‌گذرد، این حزب هنوز اثری منتشر نکرده است که در آن ساختار اقتصادی و اجتماعی ایتالیا در آن دوران بررسی شده باشد. کافی است به این مسئله توجه کرد تا دریافت که ما کاملاً بی اطلاع هستیم، برای آنکه بدانیم چرا راه خود را گم کرده‌ایم. باید ضعف‌های خودمان را بیرحمانه انتقاد کنیم. باید از خود بپرسیم چرا آنچه را بودیم از دست دادیم و به کجا می‌خواهیم برسیم...؟ این است دلیل اصلی شکست حزب انقلابی ایتالیا: نداشتن ایدئولوژی، انتقال ندادن آن به توده‌ها، محکم نکردن آگاهی مبارزان به کمک اعتقادات اعم از اخلاقی و روانی... در این شرایط چه تعجب از اینکه شماری از کارگران هم فاشیست شوند؟"

عنصر نوینی که گرامشی در تحلیل فاشیسم وارد می‌کند عبارتست از اهمیتی که او به جنبه **شورش خرده بورژوازی** آن می‌دهد و آن را همچون تلاش خرده بورژوازی می‌بیند تا همچون یک طبقه مستقل ظاهر شود. بین سال‌های ۲۰ و ۲۱، گرامشی مرتباً بر مناسبات دیالکتیکی میان فاشیسم و ارتجاع دولتی تکیه می‌کرد اما او بیش از پیش جابجا شدن موضع خرده بورژوازی را مورد توجه قرار می‌داد، که تا آن زمان همچون پایه توده‌ای تهاجم ارتجاعی بر ضد جنبش کارگری و سوسیالیست به حساب می‌آمد. بنابراین جنبه خلاق گرامشی تاکید اوست بر اینکه در فاشیسم بی‌قراری خرده بورژوازی با تهاجم ارتجاعی بورژوازی بزرگ تلاقی پیدا کرده است. گرامشی در چندین مقاله که در هفته نامه و روزنامه "نظم نوین" منتشر شد به خصالت ناهمگون شورش و تلاشی اجتماعی ایتالیای آنروز می‌پردازد و جنبه جامعه‌شناسی خرده بورژوازی فاشیسم را روشن می‌کند. در "دفترهای زندان" که مجموعه نوشته‌های گرامشی پس از ۱۹۲۶ و از درون زندان است، وی دینامیک و تکاپوی آن جنبش اجتماعی را مطالعه می‌کند که پایه مبهم فاشیسم است. او نشان می‌دهد که فاشیسم چگونه موفق می‌شود یک بلوک تاریخی تازه - یعنی اتحادی نوین میان پایه و روبنا - بوجود آورد. این بلوک است که قدرت مطلقه را جانشین بورژوازی لیبرال سابق و بحران زده می‌کند؛ قدرت مطلقه‌ای که گرامشی آن را "سزاریسم" (یا قیصریسم) می‌نامد.

ما در مطالعه ریشه فاشیسم خواهیم دید که کودتای فاشیستی، حادثه‌ای یک شبه نیست. پیروزی این کودتا نتیجه یک مبارزه طبقاتی طولانی ضدانقلابی است. زمانی که این کودتا رخ می‌دهد، فاشیسم در آگاهی برخی قشرهای اجتماعی نفوذ کرده و یک پایه توده‌ای عمدتاً خرده بورژوا در اختیار دارد. حمله فاشیستی موسولینی نیز یک شبه به نتیجه نرسید، این حمله از همان ۱۹۱۴ و آغاز جنگ جهانی اول شروع شده بود. تهاجمی که او با انتقاد از سیاست "بیطرفی

حزب سوسیالیست ایتالیا" آغاز کرد سرانجام با "راه پیمایی بر رم" و سپس وضع قوانین فوق‌العاده به دیکتاتوری منجر شد. حدود ده سالی - از ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۶ - طول کشید تا موسولینی و فاشیست‌ها بتوانند در جنگ بر ضد پرولتاریا پیروز شوند.

در حوالی سال‌های ۲۰ هیچکس به احتمال دیکتاتوری باور نداشت و همه بر جنبه مضحک فاشیسم انگشت می‌گذاشتند. اعتصاب بزرگ عمومی شمال کشور را فرا گرفته بود. از ۳۰ اوت ۱۹۲۰ کارگران، کارخانه‌های تورین، میلان و ژن را اشغال کرده بودند و صنایع شمال ایتالیا کاملاً فلج شده بود. در این زمان حتی انترناسیونال کمونیست نیز فاشیسم را جدی نمی‌گرفت. اما فاشیست‌ها که در سال ۱۹۲۰ چند هزار تنی بودند در ۱۹۲۱ به ۲۰۰ هزار تن افزایش یافتند. موسولینی به سرمایه بزرگ استراتژی "ضد انقلاب سریع" را پیشنهاد داد که بورژوازی آن را پذیرفت. بدینسان سرمایه بزرگ در همان زمان که نزاع با سندیکاها را حل می‌کرد و حتی برخی حقوق سندیکایی را می‌پذیرفت، کسب قدرت فاشیست‌ها را تدارک می‌دید. پایه حزب فاشیست را موسولینی در ۲۳ مارس ۱۹۱۹ در کنگره‌ای در میلان ریخت که در آن ۱۲۰ تن جمع شده بودند که عمدتاً از سوسیالیست‌های سابق و طرفداران مداخله و شرکت در جنگ بودند. روز ۱۵ آوریل فاشیست‌ها به "اوانتی" ارگان حزب سوسیالیست حمله کردند، روزنامه‌ای که تا سال ۱۹۱۴ موسولینی مدیر آن بود. ولی اعضای حزب این حمله را دفع کردند. ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۹ یکی از رهبران حزب فاشیست در شهر "فیوم" یک راه پیمایی به راه انداخت و قدرت کامل را در آنجا بدست گرفت. در این زمان بود که موسولینی نوشت: "انقلاب هم اکنون وجود دارد، در فیوم آغاز شده و چاره‌ای جز این نیست که در رم به نتیجه رسد." اما تصور همگان بر آن بود که او به تخیلات کودکانه دچار است. فاشیست در ۱۹۲۰ در ۸۸ ناحیه حضور و بیش از ۲۰ هزار عضو داشتند. این ارقام در پایان ۱۹۲۱ به ۸۳۴ ناحیه و بیش از ۲۴۹ هزار عضو رسید.

فاشیسم از پدیده‌ای شهری به واقعیتی روستایی تبدیل شد: یعنی فاشیسم کشاورزی. در ۱۹۱۹ فهرست فاشیست‌ها در میلان، تنها شهر ایتالیا که در آن حضور داشت، فقط ۴۷۹۵ رای آورد و موسولینی که انتخاب نشده بود می‌خواست از سیاست کناره‌گیری کند. برعکس در این زمان قدرت حزب سوسیالیست در اوج خود بود. این حزب ۱۵۶ کرسی در پارلمان و ۱,۸۴۰,۰۰۰ رای داشت. پس از آن حزب مردم (کاتولیک) قرار داشت که ۱۰۰ کرسی و ۱,۷۵۰,۰۰۰ رای بدست آورده بود.

در کنگره رم حزب کمونیست ایتالیا که مارس ۱۹۲۲ برگزار شد، این حزب احتمال کودتای فاشیستی را منتفی اعلام کرد ولی گرامشی توانست این عبارت را در سند کنگره بگنجاند: "فاشیسم مرحله‌ای طبیعی در تحول سرمایه داریست." تنها در ۱۹۲۶ و در کنگره سوم حزب در شهر "لیون" بود که تحلیلی از فاشیسم ارائه شد که تا به امروز نیز اهمیت و فعلیت خود را حفظ کرده است. اما این تحلیل بسیار دیر انجام شد. گرامشی چند ماه بعد بازداشت شد، **شب طولانی و تیره فاشیسم** هفده سال یعنی تا ۲۵ ژوئیه ۱۹۴۳ طول کشید.

همانطور که "پالمیرو تولیاتی" - هم‌رزم گرامشی و رهبر بعدی حزب کمونیست ایتالیا - می‌گوید "راه‌های ملی برای رسیدن به فاشیسم وجود دارد" با اینحال در آلمان نیز از زمان نخستین بحران اقتصادی در ۱۹۲۴ تا بقدرت رسیدن هیتلر در ۱۹۳۳ تقریباً ده سال جنگ فاشیستی برضد پرولتاریا طی شده بود. غالباً تصور می‌شد که فاشیسم پدیده‌ای منحصر به کشورهای از نظر اقتصادی عقب‌مانده است. اینگونه بود که پرولتاریای آلمان، پیش از هیتلر، به این توهم دچار شد که آنچه در ایتالیای کشاورزی رخ داده در آلمان صنعتی تکرار خواهد شد.

اما تاریخ جمهوری وایمار در آلمان نیز با آنچه در ایتالیا گذشت شباهت‌های بسیار را نشان می‌دهد. کودتای ۱۹۲۴ هیتلر در مونیخ در مضحکه شکست خورد. بحران‌های تکراری از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۲، تلاطم‌های اقتصادی، بیکاری عمومی، کاهش قدرت خرید فاجعه‌آور، وخیم

شدن فزاینده شرایط زندگی طبقه کارگر. پارلمان جمهوری وایمار نیز نمونه ایتالیا را بخاطر می‌آورد. هیچ دولتی بدون سوسیالیست‌ها برپا نمی‌ماند و ضمناً هیچ دولتی نمی‌توانست در خلال بحران خود را حفظ کند. نازیسم هنوز پدیده‌ای منزوی است. در ۱۹۲۸ تنها بین ۱۲ تا ۱۴ نماینده پارلمان از این حزب هستند. هیتلر نخستین میتینگ خود را در کاخ ورزش و زیر چتر پلیس برگزار می‌کند. تا آن زمان سفر او به برلین ممنوع بود. اما سرمایه‌داری خواهان ورود هیتلر به برلین بود. در ۱۹۲۹ بحران اقتصادی جهانی موجب فروپاشی دموکراسی پارلمانی شد. ۶ میلیون بیکار، ازدگی سیاسی، تلخکامی، ناامیدی، این وضع پرولتاریای آلمان بود. در ۱۹۳۰ نازی‌ها از ۱۴ کرسی به ۱۰۷ کرسی دست یافتند و ۶ و نیم میلیون رای بدست آوردند. این رای در انتخابات ۳۱ ژوئیه ۱۹۳۲ به ۱۳,۷۰۰,۰۰۰ رسید.

جمهوری وایمار دیگر شهید شده بود. تا آن زمان تنها به جنبه دلقک و مضحک هیتلر توجه می‌شد اما از آن پس تروریسم، کشتار، خشونت بود که ظاهر شد. شکاف میان سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها که همدیگر را می‌دریدند، به آخرین برگ برنده هیتلر تبدیل شد که پس از یک نبرد طولانی ضدانقلابی به قدرت رسید ولو اینکه آخرین حوادث چون یک کودتا می‌نمود.

مطالعه فاشیسم در ایتالیا و نازیسم در آلمان سریعاً جنبه ویژه خشونت بار آن را نشان می‌دهد که همچون مبارزه مسلح صاحبان منافع عمده و نفع برندگان از جامعه طبقاتی ظاهر می‌شود. اما فاشیسم از یک ضربه نظامی زاده نشده زیرا فاشیسم هرگز به یک ضربه پدید نیامده است. تصور قطع سیر طبیعی دموکراسی کهن پارلمانی بدلیل ضعف‌های این و کودتای آن یک افسانه است. فاشیسم یک جنگ داخلی است که دستگاه دولت و طبقات مختلف اجتماعی را بسیج می‌کند. مبارزه آن برای کسب قدرت از همان روز این بسیج آغاز می‌شود، مدت و ماهیت ویژه آن بستگی به اردوهای دارد که به مقابله با هم می‌روند.

اما فاشیسم تنها این نیست. بیان یک جهان بینی است که موجب می‌شود توده‌ها برخلاف منافع خود به آن بپیوندند. در ترکیب اجتماعی آن اگر از پایه هرم شروع کنیم خرده بورژوازی شهری قرار دارد که در ایتالیا با زمینداران روستاهای توسعه یافته متحد شده است و بدینوسیله در توده‌های روستایی نیز نفوذ کرده و حتی بخشی از کارگران را به خود جلب کرده است. اما بتدریج که قدرت فاشیست‌ها تحکیم می‌شود سر خرده بورژوازی بی‌کلاه می‌ماند و در مرحله بعد هدایت سیاسی منافع سرمایه بزرگ مستقیماً توسط خود مردان بورژوازی صورت می‌گیرد.

گرامشی، موسولینی را درست نماد خرده بورژوازی، عصاره خرده بورژوازی ایتالیایی می‌بیند: خشمگین، یک دنده، لجوج، مخلوطی از همه پس مانده‌هایی که سده‌ها سلطه بیگانگان و کشیشان بر خاک ایتالیا پاشیده است. موسولینی "نقاب فولکلور ایتالیایی است و سرنوشتش این است که تاریخ از آن در شمار عروسک‌های خیمه شب بازی روستاهای ایتالیا یاد کند تا شخصیت‌هایی همچون کرومول، بولیوار یا گاریبالدی." انقلابیگری لفظی و دروغین موسولینی متکی بر یک سلسله ارزش‌هایی است که هدف آن دقیقاً بسیج یک خرده‌بورژوازی در اطراف اوست. فاشیسم در همانحال که از منافع سرمایه‌داری دفاع می‌کند، روح عریان خرده بورژوازی را نشان می‌دهد. تار و پود آن از نفی وجود طبقات به هم بافته شده، از تاکید بر برابری بنیادین مردم براساس سنت‌های کهن روستایی، مذهبی، ماقبل صنعتی و خرده بورژوازی. فاشیسم اسطوره‌های عظمت را احیا می‌کند: امپراطوری روم در ایتالیا، ارزش خون و خاک در آلمان. فاشیسم ضرورت تاریخی وجود شخصیت مقتدر، رهبر، ناخدای نجات بخش، دوچه، پیشوا را موعظه می‌کند. مردم افراد صغیری هستند که رهبری مقتدر باید آنان را راه ببرد. طبقه بندی و سلسله مراتب باید در همه پله‌های جامعه، ساختارهای خانوادگی، نژادی، و بر زنان برقرار شود. یهودیان، براندازان، زنان و کمونیست‌ها در هیچ طبقه بندی جای نمی‌گیرند. این نظامی است که در آن هرکس جای خود را دقیقاً در سلسله مراتبی که از قبل تنظیم شده است اشغال کند و اقتدار خود را بر زیردستان برقرار کند. در این نظام مبتنی

بر "ایمان، اطاعت، مبارزه" هرکس رئیس کوچک دیگری است تا آنجا که فاشیسم ایتالیا "رئیس ساختمان" را اختراع کرد. سرایداران را یونیفورمی به تن کرده بودند تا احساس نوعی شکوه خرده بورژوازی بدانان دست دهد. بطوریکه ضمن دست و پا زدن در منجلاب زندگی حقیر خود را مهمتر از ... يك وزیر تصور می‌کردند. برای افزایش جمعیت کارزاری سخت به راه افتاده بود که با تبلیغ و ستایش از بازگشت زنان به خانه همراه بود. زن باید در جنس نر رئیس خود را ببیند. وظیفه مطلق او اطاعت از مرد و پذیرش نقش زاینده و مادر است. توسعه طلبی و فضای حیاتی که موسولینی طالب آن بود همراه بود با بازتولید نژاد برتر و نفرت یهود ستیزانه. شعار موسولینی که "جستجو ضرور و زندگی ناضرور است" همان "محرکه مرگی" است که فروید توصیف کرده و انسان را بسوی جنگ و تسخیر سرزمین‌ها، به ورطه می‌کشاند.

هیچیک از دو رژیم فاشیست ایتالیا و آلمان در نتیجه مبارزه توده‌های مردم خود فرو نپاشیدند. هر دو آنان در پی مداخله مسلحانه خارجی، پس از جنگی شکست خورده، سرنگون شدند. بنابراین فاشیسم و نازیسم نماینده يك نظام ایدئولوژیک ماهرانه، فعالیتی عظیم در عرصه روبنای اجتماعی هستند که هدف آن شکل دادن به آگاهی میلیون‌ها انسانی است که بویژه ریشه در خرده بورژوازی دارند. بقول سورل: "فاشیسم شکل جدیدی از ضد انقلاب است. جدید در این مفهوم که در شرایط بحران اقتصادی، توده‌های مردم در حول يك ایدئولوژی فوق ارتجاعی، نژاد پرست، سنتی و اقتدار طلب رادیکال جمع می‌شوند. جنبه نوین مسئله ناشی از تاثیر خشن، ویرانگر و پیش‌بینی ناپذیر نیروی مادیسست که ایدئولوژی دارد. در بسیاری موارد مارکسیست‌ها تصور می‌کنند که خرده بورژوازی حادثه ای در تاریخ است. در یکسو بورژوازی قرار دارد و در سوی دیگر پرولتاریا و خرده بورژوازی میان آن دو نوسان می‌کند. چنین نیست! خرده بورژوازی کاملاً می‌تواند برای خود قدرتی را بوجود آورد. این قدرت فاشیسم است. البته این قدرت در تحلیل نهایی برای بورژوازی به کار می‌افتد."

راه توده ۱۵۲ ۰۸،۱۰،۲۰۰۷